

معانی ثانویه ی بازجویی در شعر عبدالله پشو
المعاني الثانوية للاستفهام في شعر عبد الله بشيو
*Secondary intentions of interrogation
in the poem of Abdullah Pashew*

أ.د. تیمور مالمیر(*)

pro.Timoor Malmir

t.malmir@uok.ac.ir

هشار صابر عثمان(**)

Heshar Saber Othman

heshar.othman@su.edu.krd

الملخص

وُلد عبد الله پهشيو سنة ١٩٤٦ في قرية بيركوتي التابعة لمحافظة أربيل، وبدأ نشاطه السياسي في سنٍّ مبكر، إلا أن اهتمامه الأكبر انصبَّ لاحقاً في خدمة الشعر والنشاط الأدبي. إن قصائد عبد الله پهشيو منذ بداياته الشعرية وحتى أحدث إنتاجاته لا تخلو من الطابع السياسي، إذ تنشغل بقضايا السياسة، وأشكال إدارة المجتمع، وظروف الناس، وهموم الشاعر وهواجسه، لكن علاقته بالسياسة ليست ثابتة النمط، بل تتجلى بتفاوت ملحوظ عبر مراحل تطوره الشعري.

يهدف هذا البحث إلى دراسة أسلوب تعبير الشاعر من جوانب متعددة، لا سيما في مجال الظروف السياسية، وذلك بالاعتماد على المنهج اللساني في تحليل استعمال الجمل الاستفهامية ضمن إطار علم الدلالة. وقد استخرجنا جميع الجمل الاستفهامية من قصائد عبد الله پهشيو، بعضها استخدم بمعناه الحقيقي المباشر (السؤال بمعناه الظاهر)، لكن القسم الأكبر منها حمل دلالات مضمرة أخرى، تتعدى

(*) أستاذ اللغة والأدب الفارسي/ جامعة كردستان/ سنندج.

(**) طالب دكتوراه في اللغة والأدب الفارسي/ جامعة طهران.

الاستفهام الظاهري إلى معانٍ إيحائية غير مباشرة.

قمنا بتصنيف هذه النماذج وفق المعاني التي تؤديها في السياق، بالتوازي مع أسلوب تركيب الجمل، ثم قمنا بدراسة الدلالة الثانوية للاستفهام بالاستناد إلى نسب انتشار تلك المعاني في النصوص. فقد استخدم الشاعر الاستفهام أداةً لتوصيل معانٍ دقيقة وعميقة تعبّر عن المشاعر الداخلية، وتعكس موقفًا نقديًا تجاه الوضع السياسي والاجتماعي والذهني للمجتمع.

تتنوع الدلالة الثانوية للاستفهام في شعر عبد الله يهشيو بين: الإنكار، الإبراز والتقدير، التهكم والسخرية، التحريض، التنبيه، المبالغة، والتشكيك. إلا أن الاستخدام الغالب للاستفهام كان في سياق الإنكار، وهو ما يضع القارئ في أجواء من الشك والتساؤل حول الأوضاع السياسية والاجتماعية والأخلاقية الراهنة.

إن أهم وظيفة للاستفهام في شعر عبد الله يهشيو تتمثل في بناء شراكة وجدانية وتفاعلية بين الشاعر والمتلقي حيال رسائله الشعرية.

الكلمات المفتاحية: البلاغة، الجمل الاستفهامية، عبد الله يهشيو، الشعر الكوردي، القارئ، علم الدلالة، الدلالة الثانوية للجملة.

Abstract

Abdullah Pashew was born in 1946 in the village of Berkot from the Erbil environs. He immediately joined party politics; however consequently he used his endeavors for poetry and literary activities. His verses from first to last are not void of politics; his main Concern is politics and how to administer society and the conditions of people, however his encounter with politics has been differed in time span in his poetry. We are of the intention to analyze and investigate the way of his expression in different contexts, especially in the field of political issues based on the application method of the interrogative sentences/phrases in the Knowledge of meanings. We have extracted all interrogative phrases from the Abdullah Pashew poems; some of these phrases have been used in its main meaning, that is, in the interrogative concept, however many of these phrases despite their interrogative appearance have been used in different meaning. We have classified such instances under the applied meanings appropriate with text texture. Then we have dealt with it based on the frequency of these meanings to the analysis of second-

ary meaning application of interrogative phrases. The poet has employed the interrogation to provide the accurate and deep meaning of internal feeling and emotion unto the reaction towards intellectual, social and political situation of the society. Secondary intentions of interrogation are varied in the Pashew poems: Denial-persuasion-encouragement-humiliation-begging and respect-bow and complaint, but the poet has used interrogation in most cases for abnegation, and such type of interrogation places the reader at a position of incertitude on ethical, social and political issues. The most important function of interrogative phrases in the Pashio poems, is to create audience efficacy with the speech title.

Keywords: eloquence-interrogative sentence- Abdullah Pashio-Kurdish poetry-audience-Knowledge of meanings-Secondary meanings of the sentence

چکیده

عبدالله پشیو در سال ۱۹۴۶ در روستای بیرکوت از توابع اربیل چشم به جهان گشود. خیلی زود به فعالیت‌های حزبی روی آورد اما همت خود را در نهایت، صرف شعر و فعالیت‌های ادبی کرد. اشعار وی از قدیم‌ترین تا آخرین اشعار از سیاست خالی نیست؛ سیاست و نحوه اداره جامعه و وضعیت مردم دغدغه اصلی او است اما رویارویی وی با سیاست، در درازای زمان در اشعارش تفاوت کرده است. در این مقاله می‌خواهیم نحوه بیان وی را در زمینه‌های مختلف مخصوصاً در حوزه مسائل سیاسی بر مبنای شیوه کاربرد جملات پرسشی در دانش معانی بررسی و تحلیل کنیم. تمام جملات پرسشی را در اشعار عبدالله پشیو استخراج کرده‌ایم؛ برخی از این جملات در معنای اصلی آن یعنی در مفهوم پرسشی به‌کار رفته اما بسیاری از این جملات به رغم ظاهر پرسشی آنها در معنایی دیگر به کار رفته‌اند. این موارد را ذیل معناهایی کاربردی متناسب با بافت متن طبقه‌بندی کرده‌ایم. آنگاه بر اساس بسامد این معناها به تحلیل کاربرد معنای ثانوی جملات پرسشی پرداخته‌ایم. شاعر استفهام را برای رساندن معانی دقیق و عمیق از احساس و عاطفه درونی تا واکنش نسبت به اوضاع سیاسی و اجتماعی و فکری جامعه به‌کار برده است. اغراض ثانوی استفهام در شعر پشیو گوناگون است: انکاری، ترغیب و تشویق، تحقیر، خواهش و التماس، تعظیم، شکایت اما شاعر استفهام را در بیشتر مواضع برای استنکار به‌کار برده است، و این نوع استفهام خواننده را در موضع شک و تردید درباره مسائل سیاسی و اجتماعی و اخلاقی قرار می‌دهد. مهم‌ترین کارکرد جملات پرسشی در اشعار عبدالله پشیو، ایجاد همدلی مخاطب با موضوع سخن است.

واژه‌های کلیدی: بلاغت، جمله پرسشی، عبدالله پشیو، شعر کردی، مخاطب، دانش معانی، معنای ثانوی جمله.

عبدالله پشیو در سال ۱۹۴۶ در روستای بیرکوت از توابع اربیل چشم به جهان گشود. خیلی زود به فعالیت‌های حزبی روی آورد اما همت خود را در نهایت، صرف شعر و فعالیت‌های ادبی کرد. پشیو در کنار معلمی، تحصیل و تدریس دانشگاهی به چاپ و نشر اشعار خود پرداخت. اشعار وی از قدیم‌ترین تا آخرین اشعار از سیاست خالی نیست؛ سیاست و نحوه اداره جامعه و وضعیت مردم دغدغه اصلی او است اما رویارویی وی با سیاست، در درازای زمان در اشعارش تفاوت کرده است. در این مقاله می‌خواهیم نحوه بیان وی را در زمینه‌های مختلف مخصوصاً در حوزه مسائل سیاسی بر مبنای شیوه کاربرد جملات پرسشی در دانش معانی بررسی و تحلیل کنیم.

در غالب زبان‌ها جمله را به چهار نوع خبری، پرسشی، امری و تعجبی تقسیم می‌کنند تقسیم جمله‌های زبان به خبری، پرسشی، امری و تعجبی به عنوان مقوله‌های دستوری به ترتیب برای بیان مقوله‌های خبر، سؤال، فرمان و تعجب است اما در کاربرد روزانه زبان چه در گفتار و چه در نوشتار ممکن است صورت دستوری جمله با نقش معنایی و منظوری آن مطابقت نداشته باشد (رحیمیان، ۱۳۸۱: ۱۷) مثل این‌که جمله پرسشی را برای بیان امر و فرمان به‌کار ببریم یا از جمله امری برای بیان معنای توبیخ یا نهی استفاده کنیم. دستور زبان، متولی بررسی مقوله‌های اصلی یا معنی اصلی جمله است و دانش معانی، متولی بررسی مقوله‌های معنایی و منظوری جمله یا معنی ثانوی جملات است (شمیسا، ۱۳۷۳: ۲۶-۲۴).

در دانش معانی جمله را بر اساس قابلیت یا عدم قابلیت صدق و کذب، به دو نوع خبری و انشایی تقسیم می‌کنند (رجائی، ۱۳۷۲: ۲۴-۲۳). جمله انشایی از آن‌که احتمال صدق و کذب در مورد آن وجود ندارد بیشتر بیانگر اندیشه شاعر است و قصد و غرض او را از سرودن شعر بیشتر روشن می‌سازد از آن‌که هم بیان اندیشه شاعر است هم نوع رابطه شاعر با مخاطبان را روشن می‌سازد. از میان انواع جملات انشایی، جمله‌های پرسشی یا استقهامی به سبب تعامل ذاتی پرسش با مخاطب، اهمیت زیادی دارد. استقهام یا پرسش، طلب کاری یا چیزی از دیگری است که بر گوینده مجهول باشد که گاهی همراه ادات پرسش به‌کار می‌رود و گاهی بدون ادات و فقط با تغییر صوت یا آهنگ صدا بیان می‌شود، اما همیشه جمله پرسشی مفهوم پرسش ندارد در مواردی که جمله‌ای در مفهومی غیر از ظاهر خود به‌کار می‌رود در حوزه دانش معانی درباره آن بحث می‌شود چون توجه به معنی ثانوی جملات جزو مباحث اصلی دانش معانی است (رجائی، ۱۳۷۲: ۲۱)

تمام جملات پرسشی را در اشعار عبدالله پشیو استخراج کرده‌ایم؛ برخی از این جملات در معنای اصلی آن یعنی در مفهوم پرسشی به کار رفته اما بسیاری از این جملات به رغم ظاهر پرسشی آنها

در معنایی دیگر به کار رفته‌اند. این موارد را ذیل معناهایی کاربردی متناسب با بافت متن طبقه‌بندی کرده‌ایم. در هر یک از این معناها، ترجمه فارسی یک مورد را به عنوان مثال نقل کرده‌ایم و به باقی موارد به چاپ کوردی دیوان شاعر ارجاع داده‌ایم. آنگاه بر اساس بسامد این معناها به تحلیل کاربرد معنای ثانوی جملات پرسشی در اشعار عبدالله پیشو پرداخته‌ایم. برای تبیین ارزش بلاغی جملات پرسشی از هر بخش نمونه‌هایی از اشعاری که حاوی جمله یا جملات پرسشی هستند انتخاب کرده‌ایم و جملات پرسشی را متناسب با بافت کلی شعر تحلیل کرده‌ایم.

۲-۱- تقریر (استفهام تقریری)

و داشتن مخاطب به اقرار و تأیید مطلبی که گوینده مطرح می‌کند:

روز می‌خواهید؟

روز در سینه افق است

دشنة در دست بگیرید، سینه افق را بشکافید (پیشو، ۲۰۱۵، ج ۱: ۴۴۸) (مورد دیگر: همان، ج

۲: ۳۰۰ س ۱-۶)

۲-۲- استفهام انکاری

در این نوع پرسش، گوینده از مخاطب انتظار پاسخ دادن ندارد، بلکه هدف آن تنبیه شنونده است؛ گوینده به صورت غیرمستقیم مخاطب را سرزنش می‌کند و او را تکذیب و توبیخ می‌کند.

استفهام انکاری در شعر پیشو (۷۱) مورد به کار رفته است، در نمونه زیر جمله «پس چه چیزی کم داریم؟» در معنای ثانوی خود به کار رفته است یعنی هیچ چیزی کم نداریم.

«گویا خوشحال می‌شویم

پس چرا نرقصیم؟

پس چه چیزی کم داریم؟» (ج ۲، ص ۱۲۱)

سایر موارد: (ج ۱: ۱۹ س ۱، ۲، ۷، ۸، ص ۲۰ س ۸، ۷، ص ۹۰ س ۸، ص ۱۵۵ س ۹-۱۰، ص ۱۸۷ س ۵-۶، ۷-۸، ص ۱۸۸ س ۲-۴، ۶-۷، ص ۲۴۵ س ۸-۱۰، ۱۱، ص ۳۰۹ س ۱، ص ۳۱۰ س ۷، ص ۴۰۱ س ۱-۵، ص ۴۴۹ س ۵، ج ۲: ۱۳ س ۳، ۲، ۷-۹، ص ۱۴ س ۱-۳، ۴-۷، ۹، ۸، ص ۱۶ س ۷، ص ۷۰ س ۸، ۱۰، ص ۷۲ س ۱۱، ۸، ۵، ۴، ص ۷۳ س ۴، ۲، ص ۹۱ س ۷، ۴، ۲، ص ۹۲ س ۱-۴، ص ۹۸ س ۷، ۵، ص ۱۰۳ س ۷، ص ۱۲۱ س ۳، ص ۱۲۲ س ۳، ۴، ۴، ۴، ۴، ۶-۷، ۸، ۱۱، ۱۰، ۱۲-۱۴، ص ۱۶۴ س ۹، ۱۱، ص ۱۶۶ س ۳، ص ۱۸۷ س ۲، ۴، ۷-۹، ۱۰، ۱۱ ص ۱۹۸ س ۲-۳، ص ۲۱۴ س ۱-۲، ص ۲۳-۱۰-۱۱، ص ۲۳۳ س ۲-۵، ۶، ۷، ص ۳۴۶ س ۱، ۲-۳، ص ۴۴۳ س ۸، ۹).

۳-۲- عجز و ناتوانی و درماندگی

شاعر استفهام را در (۲۰) مورد برای بیان عجز و ناامیدی و درماندگی خود یا جامعه خود به کار برده است:

«خدایا، چه کنم؟!»

نمی دانم چگونه

دو عزیز را در آغوش بگیرم.» (ج ۲: ۲۷۵)

اینجا شاعر عجز خود را در مقابل دو عزیزش (وطن و معشوق) نمایانمی‌کند، و درماندگی خود را با برجسته کردن ضعف خود در درگاه خدا قوی تر می‌نماید.

سایر موارد: (ج ۱: ۱۷ س ۱، ۲، ۳-۶، ص ۱۹ س ۱، ۲، ۷، ۸، ص ۷۱ س ۱۱،)

(ج ۲: ۱۵۸ س ۳، ۴، ص ۱۵۹ س ۳، ۴، ص ۲۰۸ س ۵، ۵، ص ۲۴۱ س ۷، ۸، ۹، ۱۰، ص ۲۵۵ س ۱-۳)

۴-۲- مانایی و کارایی سخن

استفهام در شعر پیشو در (۳۴) مورد برای اظهار مانایی و کارایی سخن به کار رفته است. مقصود از مانایی و کارایی سخن در این موضع همان تأثیر بیشتر کلام است:

خواب چه دیدی؟

بر تو چه گذشت در خواب؟ چه سان هراسیدی؟

از حيلة اسب غم من؟

از جوهر قلم من؟

از خاموش و روشن شدنم؟

از تکرار پرواز و فرونشستم؟ (ج ۱، ص ۵۰۱)

سایر موارد: (ج ۱: ۴۰ س ۳-۵، ص ۴۱ س ۹-۱۱، ص ۶۷ س ۱۰، ۱۱ ص ۲۰۳ س ۴-۱، ۵-۷، ص ۲۸۵ س ۲، ۳، ص ۳۳۲ س ۲، ص ۳۴۶ س ۱۱-۱۳، ۱۳-۱۲، ص ۴۵۱ س ۴، ص ۵۰۱ س ۱، ۲، ۲، ۷، ۸، ج ۲: ۵۷ س ۶، ص ۱۰۹ س ۱، ۲، ص ۱۳۱ س ۹، ص ۱۳۶ س ۳، ص ۲۵۵ س ۱-۳، ۴-۶، ۷-۹، ص ۲۵۶ س ۱-۲، ۳، ص ۳۰۰ س ۶، ص ۳۴۲ س ۴-۶، ص ۳۶۹ س ۳-۴، ص ۳۸۶ س ۷-۹، ۱۰-۱۲، ص ۳۹۰ س ۵، ص ۴۱۴ س ۵).

۵-۲- استرحام

استرحام یکی از کاربردهای قدیمی استفهام شمرده می‌شود، که شاعر از راه پرسش پیام نهانی خود را به معشوق یا هر شخصی که شاعر طلب توجه و مهربانی معشوق یا شخص مخاطب را در نظر دارد و خواسته از راه استفهام طلب رحم و مهربانی کند. عبدالله بشیو در شعر خود در (۵) جای مختلف طلب استرحام را به صورت پرسش بیان کرده است:

چرا اینقدر از آمدنم تلخ رویی؟

چرا باز هم در شک و تردید می‌زنی؟

چه کسی توان ربودن مرا دارد؟

چه کسی مرا از تو دور خواهد کرد؟

اگر تو نباشی چه کسی،

تکیه گاه و پناهگاه بی پناه چو من می‌شود؟ (ج ۲، ص ۱۰۳)

سایر موارد: (ج ۱ : ۲۲ س ۱-۲، ۳-۴، ص ۲۱۷ س ۱-۳، ۴-۶)

۶-۲- تحقیر و ریشخند و تمسخر (استهزا)

تحقیر نیز از کاربردهای معروف استفهام است. که شاعر آن را در (۲۴) مورد به کار برده است:

چه می‌خواهید؟

آزادی خویش؟

هزار سال است آزادتان

دختر است می‌خواهد با خودتان

اما.... کجاست مردانگی‌تان؟! (ج ۱، ص ۴۴۹)

سایر موارد: (ج ۱ : ۵۰۱ س ۷، ۸، ۹)

(ج ۲ : ۹۳ س ۱۰، ۱۱، ص ۹۴ س ۱-۳، ۴، ۵-۶، ص ۴۰۱ س ۴، ۵-۱۳، ص ۴۰۴ س

۸-۱۰، ۱۱-۱۳، ص ۴۰۵ س ۲-۵، ۶-۸، ۹-۱۴، ص ۴۱۰ س ۴-۸، ۹-۱۳، ص ۴۱۱ س ۱-۳،

۴، ص ۴۱۲ س ۱-۵، ۶-۱۲، ص ۴۱۳ س ۱، ۲).

۷-۲- آرزو و تمنا

آرزو و تمنا در قالب استفهام در شعر پیشو (۱۳) مورد به کار رفته است. پیشو که از وطنش تبعید شده، و از معشوقش جدا شده در دل و جان خود آرزوهای فراوانی دارد:

و شبانگاه [زمستان]

که باد و کولاک فریاد می‌کشند

و همصدایی نیست در جهان

من که تا پگاه چراغ می‌سوزد،

چرا یک بار بر پنجره روشنایی نمی‌کوبد؟! (ج ۲، ص ۳۰۱)

سایر موارد: (ج ۱: ۲۰۲ ص ۹، ۱۰-۵، ص ۳۳۵ س ۳-۱، ۴-۵، ص ۴۶۹ س ۱-۴، ۵، ۶، ۷-۹، ۱۰، ۱۱).

(ج ۲: ۲۴۶ ص ۱۰-۱۱، ص ۳۰۱ س ۹-۱۰، ص ۳۲۱ س ۱-۳).

۸-۲- تعظیم و تکریم

شاعر استفهام را در (۳۸) موضع برای تعظیم و تکریم به کار برده است. و این غرض ثانوی در گذشته بسیار به کار رفته است:

رنگ واژه را

به چه مانند کنم که مناسب تو باشد:

به ارغوان؟

یا رنگین کمان هفت رنگ

به گل ختمی یا بنفشگان؟

پس بویش را

به چه مانند کنم که شایسته باشد برای تو:

به دود پس از بمباران یا گل محمدی؟

به بوی خاک یا گل شب بو؟ (ج ۲: ۱۰۷، ۱۰۶)

سایر موارد: ۰ (ج ۱: ۴۶۱ ص ۵-۱، ص ۴۶۲ س ۱-۶، ص ۴۷۴ س ۳-۸)

(ج ۲: ۱۸ ص ۴-۱، ۵-۷، ص ۱۹ س ۲-۴، ۵-۶، ۷-۸، ۹-۱۰، ۱۱، ص ۱۰۶ س ۱-۲، ۳،

٤، ٥، ٦-٧، ص ١٠٧ س ١، ٢، ٣-٤، ٥، ٦، ٧، ص ١٧٠ س ١-٢، ٣-٤، ٥-٨، ص ١٧١ س ١-٢،
 ص ١٧٢ س ٩-١٠، ١١-١٣، ص ٢٥٥ س ١-٣، ٤-٦، ٧-٩، ص ٢٥٦ س ١-٢، ٣، ص ٣٢١ س
 ١، ص ٣٥٤ س ١-٢، ٣، ٤، ص ٣٨٦ س ٧-٩، ١٠-١٢)

٩-٢- پرهیز و دوری (استبعاد)

پرهیز و دوری یکی از اغراض ثانوی استفهام شمرده می شود از این نوع استفهام شاعر یا سخنور می پرسد ، از آن روی که می خواهد دوری و بیبهرگی یا بیزاری خود را از چیزی آشکار بدارد. در اشعار شاعر آن را در (٢١) مورد مشاهده می کنیم:

چه شده است؟ رفیق!

چه می گوید آن بد دهن

آن آینه هراس آور؟

اگر از پیری گوید

ساکتش کن

هذیانش را باور مکن (ج ١ : ٤١٥)

سایر موارد: (ج ١ : ٧١ س ١٠، ص ٩١ س ٥، ٦-٧، ص ٤١٥ س ١، ٢-٣)

(ج ٢ : ٥٢ س ١-٣، ٤-١٠، ص ٥٣ س ٦، ص ١٥٥ س ٨-٩، ص ١٨٦ س ١-٢، ص ٤٠٩ س
 ٩-١٣، ص ٤٩٦ س ١-٦، ص ٤٩٧ س ٨، ٩، ١٠، ١١-١٢، ص ٤٩٨ س ٣-٤، ٥-٦، ص ٤٩٩
 س ٩، ١٠).

١٠-٢- هشدار و آگهی

شاعر در (٢٢) مورد پرسش را برای هشدار دادن به مخاطب به کار برده است:

گوشتان با من است؟

من در شیپور جنگ می دم

جنگی مقدس ، بی پایان

گوشتان با من است؟

مژده جنگی با خود دارم

بزرگتر از هر جنگی در هر زمان

گوشتان با من است ؟

من در شیبور جنگ می‌دمم

بی چنان جنگی، دون و پستم

بی چنان جنگی

اگر تاریخ ذره بین هم به چشمان خود بزند

ما را هرگز نمی بیند، آن اندازه ما کوچکیم (ج ۱: ۴۷۷ و ۴۷۸)

سایر موارد: (ج ۱: ۱۴۵ س ۱، ۳-۲، ص ۴۷۷ س ۱-۳، ۶-۴، ص ۴۷۸ س ۱-۶، ۷-۱۲)

(ج ۲: ۱۷۶ س ۱، ۲، ۶، ۷، ص ۱۷۸ س ۹، ۱۰، ص ۱۷۹ س ۱، ۲، ص ۱۸۰ س ۲، ص ۳۴۲

س ۴-۶، ص ۴۰۶ س ۵، ۹، ص ۴۴۹ س ۱، ص ۴۹۸ س ۱، ۳-۴، ۵-۷)

۱۱-۲-تهدید

از جمله پرسشی در (۳) مورد با معنای ثانوی تهدید استفاده کرده است:

ما را از بین می‌برید؟

خاک بر سرتان

اگر هم بمیریم

فقط اسیری را از دست می‌دهیم (ج ۲: ۹۸)

سایر موارد: (ج ۲: ۹۸ س ۸-۱۲، ص ۱۰۹ س ۱، ۲)

۱۲-۲-مفاخره

یکی از کاربردهای قدیمی استفهام که شاعر به کار برده مفاخره است، این نوع کاربرد در (۱۱)

مورد قابل مشاهده است:

تو گمان می‌کنی

شعرهایم

مانند سنگ کنار راه‌ها ساده‌اند؟!

تو می‌پنداری

واژه‌های آسمانی نیستند؟!

زاده زمین‌اند؟! (ج ۲، ص ۲۱۸)

سایر موارد: (ج ۲: ۱۶۶ ص ۱-۳، ص ۱۸۲ ص ۱-۷، ص ۱۸۳ ص ۱-۸، ص ۲۱۸ ص ۱-۳، ص ۴-۵، ۶، ص ۴۱۴ ص ۴-۱۲، ص ۴۸۲ ص ۱، ۲، ۳، ۴-۸)

۱۳-۲- ابراز علاقه و دوست داشتن

شاعر در (۳) مورد استفهام را برای ابراز علاقه و دوست داشتن به کار برده است. البته بسیاری از شعر شاعر شرح حال عاشقانه خود است ولی مقصود اینجا ابراز این علاقه در قالب استفهام است:

خانم من شنیدی آسمان چقدر دور است؟

به اندازه دوری آسمان دوستت دارم

شنیدی چقدر است عمق دریارا؟

به اندازه قعر دریاها دوستت دارم (ج ۱، ص ۲۰۳)

سایر موارد: (ج ۱: ۲۰۳ ص ۲-۴، ۵-۷)

(ج ۲: ۱۰۶ ص ۱-۳، ۴، ۵، ص ۱۰۷ ص ۱، ۲، ۳-۵، ۶-۷، ص ۱۰۸ ص ۲-۹، ص ۱۵۸ ص ۳، ۴، ص ۱۵۹ ص ۴، ۵، ص ۲۵۵ ص ۴-۶، ۷-۹، ص ۳۰۱ ص ۹-۱۰، ص ۳۲۱ ص ۱-۳، ص ۳۹۰ ص ۱-۵)

۱۴-۲- حسرت و اندوه و دریغ

در (۵۰) مورد از شعر پیشو ملاحظه می‌کنیم که شاعر استفهام را برای ابراز حسرت و اندوه خود را به کار برده است. حسرت و اندوه شاعر در برخی موارد به علت دوری خود از وطنش است، و در برخی موارد دیگر به علت جدایی خود از معشوقش است:

اما مشکوکم نمی‌دانم

روی کدام دشت تشنه بی‌نهایت بیارم؟

برای شب تاریک کدام مو... چراغ احساسم را روشن کنم

دسته ای از روشنی ببندم

بعد از آنکه

طوفان آبی رنگ با خود برد

خرمن خواب کودکی را

اما در تردیدم نمی دانم

برای کدام دست متولد شوند دستبندهایم؟

بعد از آنکه

کبوتر دست سپید معشوقم

بدون بدرود، با سکوت

پر و بال زد، پرید (ج ۱، ص ۲۱۵، ۲۱۶)

سایر موارد: (ج ۱: ۹۱ ص ۷-۶، ص ۹۲ س ۱-۲، ۳، ۴ ص ۲۱۶ س ۱-۲، ص ۲۶۵ س ۵، ۷)

(ج ۲: ۱۰۸ س ۷-۲، ص ۱۲۵ س ۳-۲، (ص ۱۷۸ س ۹-۱۲ تا ص ۱۷۹)، ص ۱۸۵ س

۶-۵، ص ۱۸۶ س ۱-۲، ۳-۴، ۵-۶، ۷-۹، ۱۰-۱۲، ص ۱۸۷ س ۱-۴، ۵-۱۰، ۱۱، ص ۲۳۳

س ۱-۵، ۶، ۷، ص ۳۱۲ س ۱-۶، ص ۳۴۶ س ۱، ۲-۳، ۴-۷، ۸-۱۰، ص ۴۹۴ س ۷-۱۱،

ص ۴۰۶ س ۱-۵، ۶-۹، ص ۴۱۰ س ۱-۸، ۹-۱۳، ص ۴۱۱ س ۱-۳، ۴، ص ۴۸۹ س ۱-۲، ۳-۷،

۸، ۹، ص ۴۹۶ س ۱، ۱۱، ص ۴۹۷ س ۸، ۹، ۱۰، ۱۱-۱۲، ۱۲)

۵-۲- اظهار تعجب و شگفتی

یکی از اغراض ثانوی استقهام در شعر پشیو اظهار تعجب و شگفتی است، که شاعر آن را در

(۷) مورد به کار برده است. تعجب شاعر به طور کلی در دو چیز منحصر است: تعجب شاعر از

وضعیت جامعه خود، و خاموشی مردم در مقابل این وضعیت است، و تعجب او از حال خود با

معشوق دور است:

چگونه توانستی؟ ای بزرگوار!

سکوت را بشکنی؟

چگونه قدرت آن یافتی

آن کدو را بر زمین بزنی؟ و

با تمام توان صلا در دهی؟! (ج ۲، ص ۱۷۲)

سایر موارد: (ج ۲: ۲۵ س ۶-۴، ص ۶۳ س ۳-۱، ۵-۴، ص ۶۴ س ۶-۳، ۸-۷، ص ۱۷۲).

۱۶-۲-امر (فرمان و بازداشت)

استفهام در (۱۸) مورد در شعر پیشو برای امر با دو نوع خود (فرمان و بازداشت) به کار رفته است. شاعر در اغلب این موارد مردم جامعه خود را موضع خطاب قرار داده است، و هدف او تنها هدایت آنها به راه آزادی و عزت است:

روز می‌خواهید؟

روز در سینه افق است

دشنه در دست بگیرید، سینه افق را بشکافید

چهره گمدشده خود را می‌خواهید؟ (ج ۱، ص ۴۴۹)

سایر موارد: (ج ۱: ص ۹۰ س ۸-۷، ص ۱۰۴ س ۲، ص ۱۴۴ س ۸-۱۰، ص ۲۴۵ س ۸-۱۰، ۱۱،

(ج ۲: ۱۳ س ۳-۲، ۳، ۸-۹، ۹، ص ۱۲۱ س ۱، ۲، ص ۱۲۳ س ۱، ۲، ۷، ۸، ص ۱۸۰ س ۲،

۱۷-۲-توبیخ و ملامت و سرزنش

شاعر در (۲۳) مورد از شعر خود توبیخ و ملامت و سرزنش را در قالب استفهام ریخته است. شاعر در اغلب این موارد مردم جامعه، مردم کور و نادان را مورد خطاب قرار داده است:

چه می‌خواهید؟

آزادی خویش؟

هزار سال است آزادیتان

دختر است می‌خواهد با خودتان

اما.... کجاست مردانگیتان؟! (ج ۱، ص ۴۴۹)

سایر موارد: (ج ۱: ۲۱۷ س ۳-۱، ۶-۴، ص ۴۴۸ س ۳-۱، ۷-۴، ص ۴۴۹ س ۱، ۲-۴، ۵،

(ج ۲: ۱۰۳ س ۱، ۲، ص ۱۰۴ س ۱، ص ۱۲۲ س ۷-۶، ۸-۱۰، ۱۱، ۱۲-۱۴، ص ۱۷۶ س

۱-۲، ۶، ۷، ص ۱۷۸ س ۹-۱۰، ص ۱۷۹ س ۱-۲، ص ۳۴۶ س ۴-۷، ص ۴۰۴ س ۷-۱۰، ۱۱، ۱۲-۱۴).

۳- تحلیل بلاغی پرسشها

ولی بعد چه؟

بعد از اینکه غم تخم گذاشته

در دل دیوانه و مستم

هرچه زیبایی و روشنایی

صد حیف از دست دادم. (ج ۱، ص ۲۶)

شاعر در این بخش از شعر «پشیمانی» سؤال را با جواب مطرح می‌کند، شاعر منتظر جواب نیست؛ چون خود شاعر جواب دارد و می‌خواهد آن را آشکار کند و به خوانندگان بگوید، تا احساس درونی خود را به آنها برساند، و آنها را از دردهای خاص و عام خود سهیم کند. در این قسمت شاعر از عشق، از وضعیت اجتماعی و سیاسی و انسانی جامعه خود شکست خورده، به اوج ناامیدی رسیده و غصه و غم بی کرانی در درون خود پنهان کرده است. «ولی بعد چه؟»؛ شاعر با این سؤال بر ناامیدی خود تأکید می‌کند، غم او را اشغال کرده، و زیبایی و روشنایی با هر شکل ممکن آن از زندگی و وجود او کوچ کرده است. بنابراین، شاعر به طرف مقابل (معشوق یا مخاطب عام) می‌فهماند که از من هیچ انتظاری نداشته باش، که من اسیر غم و تاریکی شدم چون تو خیلی دیر آمدی.

الآن نیز ای جان

آزار و غم مینوشم

اشک خونینم جاری است

هنگامی که می‌گویی:

کجاست آرزوهایمان؟ برآورده نشد؟

اما چه کنم، چه توان کرد؟ (ج ۱، ص ۷۱)

شاعر در این بخش از شعر «مرا ببخش» نیز در فضای غم و درد و ناامیدی هست. شاعر درد بی کران دارد، و این درد او را شکنجه می‌کند، مخصوصاً وقتی که معشوق از او می‌پرسد که آروزهایشان کجاست؟ کجا آن را از دست دادند. و این سؤال هم از ناامیدی معشوق سخن می‌گوید، و هم از احساس او در برابر شاعر (عاشق). معشوق اینجا مثل اینکه شاعر (عاشق) را سرزنش می‌کند، که چرا آروزهایشان را نگه نداشته، و آن را برنیاورده است. سؤال معشوق از نوع مسائله است، که او شاعر (عاشق) را مقصر میدانند. در جواب آن شاعر (عاشق) از او می‌پرسد «چه کنم؟ چه توان کرد؟»، که در اینجا میتوان مخاطب شاعر معشوق باشد یا قضا (دنیا). در این جواب از او،

از خودش، از قضا سؤال می‌کند «چه کنم؟ چه توان کرد؟». شاعر در این سؤال ناتوانی و عجز خود را آشکار می‌کند. او صراحتاً به معشوق می‌گوید که او عاجز است، و نمیتواند هیچ کاری برای نجات دادن آرزوهایشان انجام بدهد.

ای کودکان

خواهش دارم از آنها بپرسید

از آنها که چشمهایشان

بیناییش نمیرسد تا جلوی پایشان

نترسید، بپرسید، بگویید:

در سفر جزیره خون

برای کودکان چه آوردهاید؟

به ما بگویید، چه آوردهاید؟ (ج ۱، ص ۲۴۵)

اینجا شاعر به کودکان متوسل می‌شود تا سخن خود را به بزرگان (قدرتمندان) بگوید. شاعر کودکان را انتخاب کرده است؛ چون کودکان آینده جامعه هستند، و بزرگان (قدرتمندان) باید در برابر آنها مسئول باشند. آنها باید برای کودکانی - که آینده آنها را خراب کردند- جوابی داشته باشند، شاعر، قدرتمندان را زیر سؤال میبرد.

«برای کودکان چه آوردهاید؟» این سؤال اصلی شاعر است، ولی شاعر این سؤال را با جمله قبلی «در سفر جزیره خون» پیوند داده.

سؤال کودکان (سؤال خود شاعر) از نوع انکاری است. در این پرسش کودکان به قدرتمندان می‌گویند که به فکر آینده‌مان نیستید، از این همه جنگ، از این همه خون و کشتن چه میتوانید برای ما بیاورید؟، از جنگ و نابودی چه آینده ایبرای ما ساختهاید؟ هیچ چیز نیاوردید، از جنگ و خون و کشتن هیچ چیز غیر از کشتن بیشتر و خون بیشتر نمیتوان آورد.

این پرسش علاوه بر جنبه انکاری، نوعی محاکمه قدرتمندان است و با نوعی خشم و عصبانیت همراه است و دلیل آن تکرار در پرسش (چه آورده اید؟)، شاعر از راه کودکان میخواهد آنان (قدرتمندان) را به دادگاه انسانیت فراخواند تا از آنها پرسند که چرا زندگی و آینده کودکان (پایه جامعه) را به خاطر مصلحت آنی خود به باد دادند و آن را نابود کردند.

پرسیدم از کاوه پدر بزرگم

گفتم: پدر! دست بسته‌ام

به من بگو، چگونه میرسم

به نوروز قرن بیستم؟ (ج ۱، ۲۶۳)

سؤال شاعر اینجا گویای عجز و ناتوانی خود است. شاعر سؤال خود را با دو عنصر دیگر پیوند داد، عنصر اول (کاوه) است، و (کاوه) تنها یک نام نیست، بلکه شخصیت بسیار مهمی در فرهنگ و تاریخ کوردهاست. کاوه بنا بر روایتها نجاتدهنده کوردها از ضحاک بود، او نوجوانانی را که مأموران ضحاک آنها را برای غذای دو مار ضحاک می‌کشتند نجات می‌داد و به کوه می‌فرستاد. شاعر اینجا کاوه را سمبل دانسته است، او مُخْلِص و نجاتدهنده است، و شاعر – در قالب پرسش- در برابر او عجز و ناتوانی خود را آشکار می‌کند، و از او التماس می‌کند تا راه نجات را به او نشان بدهد.

«چگونه میرسم به نوروز قرن بیستم؟» سؤال شاعر اینجا با دو عنصر پیوند دارد: کاوه و «دست بسته‌ام».

از ارتباط این پرسش با این دو عنصر پیداست که شاعر به یک شخصیت قدرتمند نیاز دارد، شخصیتی که میتواند – حقیقتاً- او را از وضعیت اکتونی نجات دهد. از لحاظ دیگر این پیوند نشان دهنده ناامیدی شاعر از این وضعیت و ناتوانی خود در برابر ناهمواریهاست. انگار شاعر - بعد از این- طاقت زنده ماندن در دنیای خود از لحاظ انسانی، و اجتماعی، و فکری، و اخلاقی و سیاسی ندارد.

همچنین میتوان پرسش را بر وجه دیگر تأویل کرد که در این شعر شاعر نیازمند قوت و پایداری است، به این دلیل از کاوه نصیحت می‌خواهد. شاعر در وضعیت درونی و اجتماعی و فکری و سیاسی ناهمواری زندگی می‌کند، ولی – در عین حال، به تغییر این وضعیت امیدوار است، به همین خاطر میخواهد تا شروع قرن بیستم زنده بماند. انگار که شاعر قرن بیستم را شروع تغییرات و تحولات اجتماعی و اقتصادی و فکری و سیاسی فراوان میداند.

دل‌تنگ نشو

روزی میرسد که برگردی

وقتی که برگشتی

وطن

خوبش را ریشه کن می‌کند

آغوش خود را برای تو باز می‌کند

بسان مادری به استقبال تو خواهد آمد

- نه، جانم نه، هرگز اینگونه نگو

چگونه چیزی به استقبال من خواهد آمد

که این همه سال و ماه

در ستون فقره و خون

من آن را نگه داشته باشم؟! (ج ۱، ص ۴۰۱)

شاعر اینجا گفتگویی میان خود و مخاطب میبافد. ابتدا میگوییم که مخاطب در این شعر میتوان معشوق شاعر باشد یا نفس درونی خود (حدیث النفس).

شاعر از دوری اجباری خود از کشورش دلتنگ است، درد و غم و غصه دارد، ولی مخاطب قصد دارد (معشوق - نفس درونی شاعر) او را آرام کند، و درد او را تسکین کند، که نباید دلتنگ باشی چون وقتی که به وطنت برمیگردی، وطنت تو را با مهر بیکرانه مانند مهر مادر در آغوش میگیرد. شاعر مخاطب از این سخن منصرف می‌کند، و با استتکار (پرسش انکاری) به او می‌گوید که چگونه همچنین سخنی بگوید در حالی که او - شاعر - این همه سالها و ماهها وطنش را در خون و ستون خود نگه داشته است. چگونه وطنش به استقبال او می‌آید و او را در آغوش میگیرد در حالی که او هیچ وقت از وطنش دور نشد و جدا نشده. شاعر میخواهد به طرف مقابل بفهماند که او با این همه غربت از وطنش دور نشد، و وطنش را به فراموشی نسپرد. همچنین ممکن است سؤال شاعر بر وجه دیگری تأویل کرد، که شاعر دیگران را مورد خطاب قرار داده است، و منظور ما از (دیگران) اینجا آنها که به شاعر تهمت فراموش کردن کشور خود زدند. پس شاعر به آنها با پرسش انکاری جواب می‌دهد که من آن نیستم که وطن خود را - حتی برای یک لحظه - ترک کنم. روز می‌خواهید؟

روز در سینه افق است

دشنة در دست بگیريد، سینه افق را بشکافيد

چهره گمشده خود را می‌خواهید؟

خلیفهای از چهره‌تان آجر ساخت

برای ساخت اولین مسجد

بروید مسجد را خراب کنید

چه می‌خواهید؟

شاعر اینجا مطلق مردم کشور خود را مورد خطاب قرار می‌دهد. و سلسله از پرسشها از آنها می‌پرسد، و در عین حال جواب آن را تقدیم می‌کند. (سؤال با پاسخ)

«روز می‌خواهید؟» شاعر از آنها می‌پرسد: می‌خواهید به روشنائی روز برسید، و از تاریکی ستم و فساد و ناهمواریهای اجتماعی و فکری و اقتصادی و سیاسی رها شوید؟ این نوع پرسش برای تشویق و برانگیختن مردم است، که شاعر می‌خواهد آنها را بیدار کند. شاعر خود را در مقام رهبر مردم مظلوم قرار می‌دهد و می‌خواهد مردم جامعهاش نجات دهد. او راه نجات به آنها آشکار می‌سازد که برای رها یافتن از این تاریکی باید بیدار باشید و سینه افق را بشکافند تا از این زندان آزاد شوند. باید دست به کار کنند، و برای رسیدن به مقصد خود مقاومت کنند.

دوباره شاعر از آنها می‌پرسد: «چهره گمشده خود را می‌خواهید؟»

شاعر اینجا حقیقت را عریان می‌کند، و مردم را با آن حقیقت تلخ روبرو می‌کند. آنها این قدر تسلیم واقعیت شدند و به این همه ستم و ناهمواریها راضی گشتند که هویت خود را از دست داده اند، و بی ملامح شدند. شاعر با این پرسش می‌خواهد مردم را هشدار کند و موضع حقیقی مشکل خود را برای آنها آشکار سازد، سپس پاسخ می‌دهد و در این پاسخ راه حل را به آنها تقدیم می‌کند. قدرتمندان (خلیفه: سلطت دینی) مردم را وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف خود ساختند، و آنها را ناچیز میدانند (آجر)، آنها تنها وسیله‌ای برای برقرار ساختن قلعه سلطت و قدرت خود (مسجد) هستند. لذا شاعر از مردم می‌خواهد آگاه باشند و ابزار مستحکم ساختن قلعه سلطت آنها نباشند، بلکه باید دست در دست هم‌دیگر باشند و آن بنای قدرت را (مسجد) خراب کنند تا از آنها رها شوند.

شاعر مردم را پی در پی روبرو پرسشهای بسیار مهم قرار می‌دهد. پرسشهای شاعر از وجود آنها و انسان بودن آنها و حقوق آنها حاکی است. شاعر می‌پرسد: «چه می‌خواهید؟ آزادی خویش؟» این سؤال از یک سو - مانند سؤالهای قبلی- برای بیدار کردن مردم است، و از سوی دیگر نوعی پرسش انکاری است. در این سؤال شاعر از تسلیم شدن مردم در برابر ستم و واقعیت استنکار می‌کند، و آنها را سرزنش می‌کند، شما که آزادی خود می‌خواهید، چرا تنها آرزو می‌یابید و اقدام به رها کردن خود نمی‌کنید، هزار سال است که آزادی به خودتان بسیار نزدیک است ولی شما عاجز و شکسته در برابر آن ایستاده‌اید و هیچ اقدامی برای به دست گرفتن آن نمی‌کنید.

شاعر سؤال خود را با استفاده از تمثیل قویتر می‌سازد، و آن را در ذهن مردم مشخصتر می‌سازد. آزادی مانند دختری است که سالها در رختخوابتان خوابیده ولی شما که مرد نیستید آن را نگرفتید

و جرأت آن نداشتید. این تمثیل حاکی از نظر شاعر است، که او مردم را مقصر میدانند، چون آنها ضعیف و ترسان هستند، و جرأت مبارزه برای به دست گرفتن آزادی خود ندارند. همچنین در این پرسش نوعی تحقیر است، شاعر می‌خواهد به مردم سیلی بزند تا آنها را از خواب غفلت و تسلیم بیدار کند، و به آنها بفهماند که آزادی بسیار نزدیک است ولی مردان می‌خواهد، ارادت و تلاش و مقاومت می‌خواهد.

شیپور جنگ

گوشتان با من است؟
من در شیپور جنگ میدم
جنگی مقدس، بی پایان
گوشتان با من است؟
مژده جنگی با خود دارم
بزرگتر از هر جنگی در هر زمان
گوشتان با من است؟
من در شیپور جنگ میدم
بی چنان جنگی، دون و پستم
بی چنان جنگی
اگر تاریخ ذره بین هم به چشمان خود بزند
ما را هرگز نمیبیند، آن اندازه ما کوچکیم

گوشتان با من است؟
من در شیپور جنگ میدم
جنگی که چنان بوی شادی بدهد
ثف بر آن جنگی
که بخواد

دنيا همچون پيش از شروع جنگ شود. (ج ۱، صص ۴۷۷ - ۴۷۸)
شاعر اینجا سخن خود را با سؤالی شروع می‌کند، و همان سؤال را سه بار تکرار می‌کند. شاعر می‌خواهد مخاطبان را (مردم کشور خود) آگاه کند، و حرف خود را به آنها برساند و کاملاً شنیدنی باشد. «گوشتان با من است؟» یعنی گوشتان با من باشد چون من آینده‌تان و دنیایتان را تغییر خواهم داد.

شاعر شیپور جنگ را گرفته و در آن میدم، البته جنگ شاعر از نوع دیگری است، جنگی است که ابزار آن کلمات و تفکرات خود شاعر است. جنگ آباد کننده است، نه آن جنگی است که دنیا را نابود می‌کند. شاعر به جنگ خود صفتهای مقدس و بی مانند و عظیم می‌دهد، چون او جنگ را سر

داد تا مردم را به عظمت و شادی میرساند، و انسانیت را در درون مردم زنده می‌کند. شاعر این جنگ را محور وجود خود میداند، چون او بدون این جنگ حقیر و ناچیز است. شاعر سؤال خود را سه بار تکرار کرد، و این تکرار معنی را قویتر می‌سازد. در بخش اخیر شاعر به مردم امید می‌دهد که جنگ او برای به دست گرفتن شادی است، او جنگی که دنیا را دگرگون نسازد حقیر میدانند و آن را نفرین می‌کند. شایان ذکر است که اینجا میتوان شعر را به وجه دیگری تأویل کرد، در این تأویل مخاطبان شاعر دشمنان اوست، آنهایی که جنگ نابود کننده را شروع کردند، و جامعه را به باد دادند، آینده مردم و آرزوهایشان را نابود کردند. در این تأویل سؤال «گوشتان با من است؟» معنی تهدید می‌گیرد. او آنها را تهدید می‌کند که او جنگی سر خواهد داد که به دنیای ستم و سلطت که آنها ساختند، پایان خواهد داد، و دنیای دیگری را بر از شادی می‌خواهد آفرید.

تا نیمی از راه آمده ایم

در چه اندیشه می‌کنید؟

تازه کجا؟ رو به پشت سر می‌کنید؟

آری، به پشت سر نگاه کنید

آن پُشته از استخوان شهیدان را نمی‌بینید؟

بیایید از گلوله بپرسید

که پس از شلیک

نگاه او

هرگز به پشت سر برمی‌گردد؟

از واژه سؤال کنید

وقتی از دهن پر می‌کشد

نگاه او هرگز

به پشت سر بر می‌گردد؟

از جویبار بپرسید

پس از آنکه روی به رودخانه سپرد

آیا هرگز

نگاه او بر می‌گردد؟

در چه اندیشه می‌کنید؟

تازه کجا؟ رو به پشت سر می‌کنید؟

آری به پشت سر نگاه کنید

آن پشته از استخوان شهیدان را نمی‌بینید؟ (ج ۲، صص ۱۴ و ۱۵)

شاعر در این شعر فضایی پر از سؤال می‌سازد. مخاطبان او در این شعر، آنها که باید به این سؤالها جواب دهند، میتوان مطلق مردم جامعه باشند یا گروه خاصی. او سؤالهای فلسفی را مطرح می‌کند، از وجود، از حقیقت تلخ پایان راه، از نتیجه این همه جنگ و کشتار می‌پرسد. شاعر از آنها که به نیم راه رسیدند و کشور را به این نیم راه رساندند، سؤال می‌کند: آیا به پایان این راه فکر کردید؟ آیا به قیمتی که باید برای رسیدن به اینجا پردازید، فکر کردید؟ آیا به مردم مظلوم که دنبال شما آمدند و آن را قربانی کردید (شهیدان)، فکر کردید؟ الآن هم اگر بپرسید نتیجهای به دست می‌گیرید؟ شاعر مخاطبان را با حقیقت تلخ مواجه می‌کند، آنها را از زیف و خودخواهی و ستم خود عاری می‌کند، تا صورت حقیقی خود را ببینند. آنها را مجبور می‌کند تا به شروع راه (به پشت سر نگاه کنید) ببینند و با چشم خود ببینند چه کار کردند. اما در عین حال شاعر به آنها تأکید می‌کند که این نگاه کردن فایده ندارد، چون آنها کشور را به نابودی رساندند (تازه کجا؟)، ولی نباید در دادگاه تاریخ و انسانیت بیگناه محسوب شوند.

آیا خنجر ی هست زخم را تیمار کند؟

یا صیادی که نخجیرش (شکار) ش را نخورد؟

مردم! از کاه بپرسید:

هرگز آتش سرد دیده؟

از لانه پرنده ای سؤال کنید

آیا برای بوسه ای

هرگز، ماری دهان خود را در آن برده؟

بیایید از درخت بلوطی بپرسید

هرگز آیا طبری دیده، برای درخت بریدن نباشد؟

حالا از خری هم بپرسید

آیا گرگی دیده، برای خر دریدن نباشد؟ (صص ۷۲ و ۷۳)

شاعر در این شعر نیز سئوالاتی پی در پی مطرح می‌کند. سئوالات شاعر از نوع انکاری است، شاعر از مخاطبان (مردم جامعه خود) می‌پرسد، ولی او منتظر جوابی از آنها نیست، پاسخ برای شاعر روشن است، لیکن او میخواهد حقیقت را برای آن مردم آشکار کند. شاعر از وضعیت مردم جامعه خود بسیار دلتنگ است، و در حالت شگفت از خواب بیپایان آنهاست. آنها فریب قدرتمندان را خوردند و مداوم می‌خورند و هیچ وقت برای اندیشیدن و انداختن نگاه عمیق به مسایل درنگ نمی‌کنند. شاعر در سئوالات خود از موجودات استفاده می‌کند تا معنی را قویتر سازد و مقصد خود را آشکارتر برساند. هیچ خنجر نیست که زخم را تیمار می‌کند، و هیچ صیادی نیست که که نخچیرش را نخورد، و هیچ ماری برای بوسه به لانه پرنندگان نرفت ... و در پایان شاعر را سخن خود را به سطح بالایی از سرزنش میرساند «از خری بپرسید: آیا گرگی دیده، برای خر دریدن نباشد؟». شاعر میخواهد مردم را بیدار کند، آنها اینقدر فریب خوردند و به هر شکل و نوع ستم قبول کردند که از عقل افتادند. شاعر اینجا به آنها میگوید حتی (خر: مردمی که مداوم فریب قدرتمندان می‌خورند) میداند که (گرگ: قدرتمندان فریبکار) میخواهد او را از بین ببرد، پس چرا شما (ای مردم) این قدر غافل هستید و به هوش نمی‌آیید و مقاومت نمی‌کنید؟

((در زمان بمباران))

آتش می‌بارد

آتش باران است...

کدامشان برگیرم؟

نجات بخش کدامشان باشم؟

این یکی مریض است و اولین فرزند

و آن دگر به تازگی گرفته پا

با دهانی پر ز گفتار و چشمی پر نگاه!

کدامشان برگیرم؟

کدامشان را نجات بخشم؟

این یکی بند دل است،

و آن دگری مردمک چشم! (صص ۱۵۸ و ۱۵۹)

شاعر در اینجا با سطح بالا از احساس، صحنهای از جنگ تصویر میکشد، و از سؤال برای رساندن درد درونی خود که همان درد هر انسانی که در زمان جنگ میزید استفاده می‌کند. شاعر در آن لحظه که باران بمب شروع شد، به بالاترین درجه درد انسانی رسید، «کدامشان برگیرم؟ نجات بخش کدامشان باشم؟» شاعر اینجا سؤال وجودی مطرح می‌کند، من که تنها یک انسانم، چگونه میتوانم تصمیم بگیرم، چگونه میتوانم یکی را نجات دهم و دیگری را به مرگ بسپارم. شاعر سؤال فلسفی مطرح می‌کند، با اینکه او می‌خواهد درد درونی خود را تصویر کند و لی این درد برای هر انسانی مسئله است. مخصوصاً چون شاعر به ما خبر رساند که فرزند اول مریض است و ناتوان، و فرزند دوم تازه راه رفتن یادگرفت، و تازه دنیا را کشف می‌کند، فرزند اول را به بند دل توصیف کرد، و دیگری را به مردمک چشم. پس هر خواننده میتواند خود را در چنین وضعیت تصور کند، و تصمیم بگیرد، ولی یقیناً نمیتواند چنین تصمیمی بگیرد.

شاعر توانسته است با این تصویر از جنگ درد بی کران به خوانندگان منتقل کند، او در حالتی از ناتوانی و ضعف و بیچارگی از خدا، از رهبران جنگ، از خود میپرسد: «کدامشان برگیرم؟» و شاعر منتظر جواب نیست؛ چون او می‌خواهد تأکید کند که نمیتواند تنها یکی از آنها نجات بدهد. او می‌خواهد بگوید این نتیجه جنگ است، در زندگی هر یک از ما درد بی حد و اندازه خلق کند، و ما را از انسانیت خود محروم کند.

برای هادی علوی*

تو در عصر کوتاه قامتان

ز کجا آوردی این قدِ رعا؟

تو، در دوره قحطی و خشک سالی

ز کجا آوردی فصل سبز خویش؟

در چکاچاک شمشیر و جرینگ جرینگ طلای قُرش

چه سان شنیدی خروش و ناله علی؟

در صداهاى به هم آمیخته عایشه و حفصه

ملاحظه میکنیم که متن یک پرسش اصلی را دارد، و این پرسش اصلی به چند شکل مطرح شده است. پرسش – در اینجا- ساده نیست، بلکه چند لایه‌ای است.

شاعر با یک پرسش همراه با استعاره (کوته‌قامتان: مردم این عصر - قدر عنا: آدم بزرگوار، هادی علوی) متن خود را شروع کرده است. این پرسش از یک سو شخصیت مقصود را – هادی علوی- تعظیم می‌کند، و از سوی دیگری دیگر (کوته‌قامتان) را تحقیر مینماید.

در قسمت بعدی، شاعر نیز پرسش خود را با استعاره مطرح می‌کند، که در آن قحطی و خشکسالی استعاره از روزگار ماست، و فصل سبز خویش استعاره از عظمت و خوبیهای (انسانی، اخلاقی، فکری) مخاطب است.

در دو پرسش ذکر شده شاعر از مخاطب (هادی علوی) انتظار پاسخ ندارد، بلکه به وسیله این نوع پرسش می‌خواهد سخن خود را در مقام تعجب از عظمت و بزرگواری و متمایز بودن مرد مقصود باشد تا مقصود را با قویترین شکل ممکن برساند. اینجا نیز شاعر با ذکر (کوته‌قامتان) و (دوره قحطی و خشکسالی) معنی را قویتر و عمیقتر می‌سازد.

در قسمت بعدی شاعر پرسش را پیچیده‌تر می‌سازد، و آن را با استفاده از استراتژی (فراخواندن شخصیت‌های دینی) شکل می‌دهد. شاعر معانی بسیار را در شخصیت‌هایی که فراخوانده، گنج‌انیده است. شخصیت‌هایی را که شاعر انتخاب نموده در تاریخ سیاسی و اجتماعی مردم این سرزمین بسیار مؤثر بوده‌اند، و ذکر آنها احساسات و واکنش‌های گوناگونی استحضار می‌کند.

قریش، و علی، و عایشه، و حفصه، و ماریه قبطیه را در یک صحنه فراخوانده، و آن را در مقابله‌کننده قرار داده تا تفاوت‌ها به صورت عمیقتر نشان بدهد، و معنی را در ذهن خواننده به صورت هرچه قویتر و مؤثرتر زنده کند و جلوه دهد.

صداها زنده، صداها ستمکاران زورمند، صداهایی که از حق و عدالت بسیار دور هستند گوش‌های مردم روزگار را پر کردند، و آنان را از شنیدن صداها مستضعفین ستم دیده کر (ناشنوا) ساختند.

در این وضعیتی که از انسانیت و عدالت بسیار دور است، شاعر مخاطب خود را (هادی علوی) را استثنا مینماید، چون وی تنها کسی که صداها و ناله‌های ستم‌دیدگان و آنها که حق خود از آنها سلب شده، شنیده و درد آنها را لمس کرده است. پرسش – در اینجا- نیز برای تعظیم یک طرف که همان مخاطب (هادی علوی) در مقابل تحقیر طرف دوم (مردم روزگار) است.

در پرسش اخیر «چگونه توانستی ای بزرگوار! سکوت را بشکنی؟» شاعر یک ارزش جدیدی مطرح می‌کند که مخاطب (هادی علوی) نه فقط از مردم عصر خود که ناچیز هستند و از انسانیت بسیار دورند متمایز بوده و توانسته درد آنها را لمس کند و ناله‌های آنها را بشنود، بلکه او در صف آنها ایستاده و سکوت را شکسته است. او نه تنها با احساس و سخن همدرد آنها بوده، بلکه با آنها

همدست شده، و به همین علت تبعید شده بود.

در پایان می‌گوییم که شاعر در مطرح نمودن پرسشها بسیار خلاق بوده، که او از تکنیکهای گوناگونی (استعاره، فراخواندن شخصیت‌های دینی و تاریخی) استفاده نموده تا به پرسشهای خود دلالت‌های عمیقتر و مؤثرتر ببخشد.

شاعر برای رساندن معنی مقصود خود را (به وسیله پرسش) فضایی می‌سازد که در به وجود آوردن این فضا از تکنیکهای بلاغی بهره می‌گیرد. و اینجا شایان ذکر است که شاعر این عناصر بلاغی تنها برای آراستن سخن خود به کار نبرده است، بلکه به آن (عناصر بلاغی) در تشکیل پرسش و دلالت مقصود از آن نقشی بسزا داده است.

۴- نتیجه

استفهام در شعر پشیو از لحاظ شکل ساده نیست، بلکه شاعر آن را در برخی شعرهای خود پیچیده و چندلایه ساخته است. معانی مقصود از استفهام در اغلب اشعار پشیو با دقت کردن به خود عبارت پرسشی به دست نمی‌آید، بلکه باید آن را با در نظر گرفتن عناصر دیگر دریابیم. این عناصر گاهی دارای یک سطح است اما گاهی با فراخواندن شخصیت‌های دینی و برجسته تاریخی چند سطحی می‌شود.

شاعر استفهام را برای رساندن معانی دقیق و عمیق از احساس و عاطفه درونی تا واکنش نسبت به اوضاع سیاسی و اجتماعی و فکری جامعه به کار برده است. اغراض ثانوی استفهام در شعر پشیو گوناگون است: انکاری، ترغیب و تشویق، تحقیر، خواهش و التماس، تعظیم، شکایت اما شاعر استفهام را در بیشتر مواضع برای استنکار به کار برده است، و این نوع استفهام خواننده را در موضع شک و تردید در باره مسائل سیاسی و اجتماعی و اخلاقی قرار می‌دهد.

در استفهام با پاسخ، ابتدای شاعر می‌خواهد مخاطب را با حقیقت تلخی مواجه کند، سپس جواب را به او بدهد؛ گاهی این جواب برای راهنمودن به مخاطب برای نجات دادن اوست، گاهی برای سرزنش مخاطب و استنکار از وضعیت وی است.

پشیو، در استفهام بر این نیست که جوابی از خواننده یا شنونده به دست بگیرد، بلکه خواننده را به تفکر عمیق و تأمل در مسائل گوناگون مرگ، زندگی، حقیقت جهان، حقیقت انسان و اوضاع اجتماعی و اخلاقی و انسانی و سیاسی اطراف خود وامی‌دارد تا از نابینایی خود بیرون بیاید و در بهسازی جامعه سهیم شود.

شاعر که تحت فشار محدودیتهای اجتماعی و دینی و سیاسی قرار گرفته است، و شاهد شکل‌های گوناگونی از ستم‌هایی است که بر انسان جهان امروز واقع می‌شود از راه استفهام به نقد مسائل متعدد جامعه می‌پردازد و سعی می‌کند تا جهان پیرامون خود را بازآفرینی کند به گونه‌ای که وجود انسانی خود در آن مصون باشد، و بندهایی را پاره کند که آروزهای او را مقید ساخته است. پشیو در وضعیت اجتماعی و سیاسی ناهمواری زندگی کرده است، از اتفاقات فراوانی ناخوشایند بوده است.

این مسئله باعث شده که شاعر در برخی موارد از تهدید در قالب استفهام استفاده کند. یکی از کاربردهای قدیمی استفهام که شاعر به کار برده مفاخره است، این نوع کاربرد در یازده مورد قابل مشاهده است، ولی شاعر مفاخره را بهسان شاعران روزگار قدیم به کار نبرده است، بلکه آن را وسیله‌ای برای مبارزه با فساد اجتماعی و سیاسی و اقتصادی جامعه خود قرار داده است؛ خود را در مقابل کسانی برتر می‌نهد که جامعه را به هلاکت رسانده‌اند.

منابع:

پشيو، عبد الله. (۲۰۱۴). (پشت به پناهگاه ورو به کولاک)، چاپ چهارم، اربیل: انتشارات شرق (جلد اول)

پشيو، عبد الله. (۲۰۱۴). (اسم ابر است و رکابم کوه)، چاپ چهارم، اربیل: انتشارات شرق (جلد دوم)

رجائي، محمد خليل. (۱۳۷۲). معالم البلاغة، چاپ سوم، شیراز: دانشگاه شیراز. رحيميان، جلال، وکاظم شکري احمد آبادي. (۱۳۸۱). «نقش‌هاي معنایي – منظوري جملات پرسشي در غزلیات حافظ»، مجله علوم انسانی و اجتماعی دانشگاه شیراز، دوره هیجدهم، شماره اول، شماره ۳۵، صص ۳-۱۷.

شمیسا، سیروس. (۱۳۷۳). معانی، چاپ دوم، تهران: میترا.